

ملاحظاتى درباره مقاله «تعبيرهاى ارسطو از اصل تناقض»

على ملك محمدى

چکیده

«تعبيرهاى ارسطو از اصل تناقض» عنوان مقاله‌اى است، به قلم مؤلفين در مجله پژوهش‌هاى فلسفى-کلامى، شماره ۳۱ و ۳۲ که عهده‌دار بررسى نظر ارسطو درباره اصل امتناع تناقض مى‌باشد. سه نتیجه اساسى در اين مقاله اخذ شده است: (۱) ارسطو تعبير واحدی از این اصل ندارد، (۲) ناهم‌سازگارى برخى دیدگاه‌هاى ارسطو در این زمینه، (۳) گزاره نما بودن این اصل بنا به تقرير ارسطو. در این نوشته سعی بر این است تا از دو جهت ایده‌هاى مطرح شده در این موضوعات به چالش کشیده شده و ناکافی بودن دلایل پشتیبان آن ایده‌ها را نشان دهیم؛ الف) نشان دادن تفسیر به رأی‌هاى قطعات ارسطو که حکم مقدمات را در کل استدلال‌هاى آن مقاله ایفا مى‌کنند و ب) استدلال علیه ایده‌هاى اصل مطرح شده در مقاله.

کلید واژه‌ها

اصل امتناع تناقض، وحدت در تناقض، اصل این همانی، گزاره‌هاى متناقض، ارسطو



فصلنامه

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۰۰۶

درآمد

«تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض^۲» مقاله‌ای است که نظر ارسطو را درباره اصل امتناع تناقض بررسی کرده است. از این مقاله، سه نتیجه اساسی اخذ شده است:

(۱) تنوع تعبیرها: تعاریف ارسطو از این اصل، مضمون واحدی ندارند^۳ او از این اصل با هشت عبارت متفاوت تعبیر کرده است^۴ و در کل، باید میان دو تعبیر متافیزیکی و منطقی تمیز گذارد.^۵

(۲) ناهم‌سازی: لوازم تعاریفی که ارسطو از اصل تناقض ارائه کرده، با برخی دیدگاه‌های او ناسازگار است^۶ و در نتیجه، نمی‌توان سازگاری دیدگاه وی را حفظ کرد.^۷

(۳) مهمل بودن و بی‌معنایی: تعبیر ارسطو زمانی تعریف لفظی و مانعی از اصل تناقض است که با عبارت معناداری تکمیل شود؛^۸ در غیر این صورت نمی‌توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا گزارشی می‌دهد،^۹ اما ارسطو این مهم را بر نیاورده است.^{۱۰}

نویسندگان مقاله، با برداشتی که از سخنان ارسطو کرده‌اند، به نتایج یادشده رسیده‌اند. به نظر ما، نه آن برداشت درست است و نه می‌توان نتایج نهایی را پذیرفت. بنابراین، مقاله را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: (۱) نقد برداشت نویسندگان از گفته‌های ارسطو؛ (۲) نقد ملازمه میان برداشت‌ها، نتایج و درستی آنها.

ذکر این نکته ضروری است که در نقد و بررسی آرای مطرح شده، تنها «رویکردی سلبی» را پی می‌گیریم؛ یعنی این نوشته عهده‌دار تبیین کامل نظریات ارسطو در موضوعات مورد بحث در این جا نیست. تنها به جوهری از تعالیم ارسطو خواهیم پرداخت که برای رفع نظر مأخوذ از مقاله پیشین کافی باشند.

۱-۲) عبارت «الف»: بررسی عبارت «الف» از ارسطو درباره اصل تناقض؛

«... هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست...» ۱۰۰۶ الف ۵۱ [۲۱۰].

ترجمه فارسی این جمله کافی نیست و باعث شده تا نحوی از توضیح درباره معنای «ممکن» مد نظر در آن عبارت لازم بشود، اما می‌توان ترجمه مستقیمی از عبارت مد نظر را بدین شکل بیان کرد: «بودن (چیزی) و نبودن (چیزی) در یک زمان غیرممکن است».^{۱۱}

و ارسطو غیر ممکن را این گونه تعریف می‌کند: «آنچه مقابلش ضرورتاً صادق است»^{۱۲}

(۱۰۱۹ ب ۲۰-۳۰).

بدین ترتیب، حاصل بیان ارسطو این گونه است که، بالضروره صادق است که چنین نیست که



تذکره:

چیزی در یک زمان هم هست باشد و هم نیست (عدم اجتماع هستی و نیستی ضرورت دارد). مقصود عبارت، آشکار است.

استدلال مؤلفان بر این که مقصود از «ممکن» در قطعه نقل شده، امکان خاص نیست [۲۱۰] بدون بیانی که در بالا اشاره شد (با توجه به معنای Impossible) عقیم است؛ اما استدلال مطرح شده در آن مقاله درخور تأمل است، بدین شرح که:

۱) اگر مقصود از امکان در عبارت فوق، امکان خاص بود، عبارت فوق با توجه به منفی بودن امکان در آن چنین معنا می داد: چنین نیست که اجتماع و عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد ضروری نباشد. لازمه این معنا، ضروری بودن عدم اجتماع و یا اجتماع است؛ ۲) اما درباره صادق و یا کاذب بودن یکی از این دو شق، عبارت یاد شده - اگر معنای امکان در آن امکان خاص باشد - چیزی را بیان نمی کند؛ ۳) حال آن که می دانیم ارسطو بی گمان معتقد است که عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد، ضروری و به طریق اولی صادق است و اجتماع هستی و نیستی در زمان واحد، ممتنع و به طریق اولی کاذب می نماید؛ ۴) زیرا در اندیشه ارسطو «ضروری»، یعنی آنچه نمی تواند به گونه ای دیگر باشد و «صادق» صفت آن گفته ای است که در مورد آنچه هست بیان می کند که هست و در مورد آنچه نیست، بیان می کند که نیست و کاذب صفت آن گفته ای است که در مورد آنچه هست، بیان می کند که نیست و در مورد آنچه نیست، بیان می کند که هست (همو: ۱۳۸۴، ۲۵ b ۱۰۱۱)؛ ۵) مقصود ارسطو از امکان در عبارت فوق، امکان عام است.^{۱۳}

شرح: صورت استدلال (و به بیان دقیق تر شبه استدلال) مقاله، استدلال خلف است. بند «۱» ترجمه عبارت ارسطوست، اگر مقصود او از امکان را، امکان خاص بدانیم، برای صوری کردن بیان ارسطو به جای عبارت «هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد»، عبارت الف (اجتماع هستی و نیستی) را قرار داده (و به طور مشابه عبارت نالف را برای عدم اجتماع) و بیان او را دوباره این گونه می نویسیم:

۱) هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست؛

۲) الف ممکن (به امکان خاص) نیست؛

۳) چنین نیست که [نه الف ضرورت داشته باشد و نه نالف ضرورت داشته باشد]؛

۴) یا الف ضرورت دارد، یا نالف و یا هر دو ضرورت دارند.



فهرست

بند «۲» به این نکته اشاره دارد که اگر مقصود ارسطو از امکان را امکان خاص بگیریم، دربارهٔ صدق یا کذب ضروری بودن عدم اجتماع یا اجتماع (دو گزینه از نتیجهٔ «شمارهٔ ۴» استدلالی که ما بازسازی کرده‌ایم) هستی یا نیستی یک شیء در زمان واحد، نمی‌توان تصمیم گرفت.

بند «۳» شامل نقض نتیجهٔ به دست آمده است؛ یعنی قایل بودن ارسطو به «ضرورت عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد»، یا ضرورت نالف. بی‌تردید در مقاله، سند انتساب این قول به ارسطو وجود ندارد و همان‌گونه که در بالا می‌بینیم، بند «۴» هیچ توجیهی برای بند «۳» ارائه نکرده است. اما مفهوم قول بند «۳»، همان قول به امکان عام است. با نکاتی که در بالا برای صوری کردن بیان ارسطو لحاظ کردیم، به استدلال زیر توجه کنید:

(۱) هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست؛

(۲) الف ممکن (به امکان عام) نیست؛

(۳) چنین نیست [نالف ضرورت نداشته باشد]؛

(۴) نالف ضرورت دارد.

بدین ترتیب، آنچه برای نقض نتیجهٔ حاصل از فرض قول ارسطو به امکان خاص آورده شده، نتیجهٔ دلخواه برای انتساب به ارسطوست؛ یعنی قول ارسطو به امکان عام در عبارت مدنظر است. مقصود این نیست که ارسطو قایل به امکان عام در عبارت بالا نیست (در صورتی که فرض کنیم ترجمهٔ ارائه شده در واقع منتسب به او باشد) بلکه استدلال طرح شده برای اثبات مدعی، مصادرهٔ به مطلوب و عقیم است.

اما فرض کنیم که استدلال برای نفی معنای امکان خاص تمام باشد. در این صورت هم مشخص نیست که چگونه می‌توان از نفی معنای امکان خاص در عبارت مورد بحث، به اثبات معنای امکان عام رسید. نفی معنای امکان خاص یعنی نفی ضرورت عدم اجتماع و یا نفی ضرورت اجتماع، در حالی که اثبات معنای امکان عام یعنی اثبات ضروری بودن عدم اجتماع. ضروری بودن عدم اجتماع^{۱۴}، تنها گزینهٔ مصداق برای نفی ضروری بودن عدم اجتماع و یا نفی ضروری بودن اجتماع نیست. به بیان دیگر، پس از نفی معنای امکان خاص از عبارت مورد بحث، یعنی نفی ضرورت عدم اجتماع، یا نفی ضرورت اجتماع (تنها استدلال مطرح شده در بند «۱» بنا به فرض تمام بودن آن)، گام دیگر ما باید: الف) اثبات ضرورت عدم اجتماع باشد، یا ب) اثبات ضرورت امتناع اجتماع. هیچ یک از این دو گام را، در مقاله نمی‌بینیم. خلاصه این که، نفی معنای امکان خاص از عبارت



تذکره

مورد بحث، مساوی با اثبات معنای امکان عام - ادّعی شارح - نیست.^{۱۵}

۲.۲) قطعۀ «با»: قطعۀ «با» از ارسطو درباره اصل تناقض:^{۱۶}

ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم «هست» و هم «نیست» باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از مقابلات اند (نیز این حکم صادق است) ۱۰۶۱ ب ۳۰ - ۱۰۶۲ الف ۱ [۲۱۲].

این ترجمه از عبارت ارسطو درست نیست؛ ترجمۀ پیشنهادی به این شرح است:
یک چیز (شیء واحد) در یک زمان، نمی تواند هم باشد و هم نباشد، یا واجد جفت متقابل مشابهی باشد.^{۱۷}

نویسندگان در پی تمایزی که در گذشته میان اقسام تقابل و تقابل وجود و عدم به عنوان قسمی از آن طرح کرده بودند^{۱۸}، به این نکته اشاره دارند که:

در تعبیر فوق، حکم به ممکن نبودن دو متقابل فقط شامل تقابل وجود و عدم نیست، بلکه سایر اقسام تقابل ها را هم شامل می شود. برای مثال، در مورد یک شیء فقط نمی توان گفت که بودن و نبودن آن در یک زمان ممکن نیست، بلکه می توان افزود آن شیء نمی تواند هم انسان باشد و هم نه، یا هم سفید باشد و هم نه و... [۲۱۳].

بنابر تفسیر مختار - که شرح آن خواهد آمد - (نک: پایین تر فصل ۲ - ۵) هر چند قطعۀ «با» را می توان طبق صورت صحیح آن، که پیشنهاد شد، در بردارنده نتیجه مورد اشاره مؤلفان دانست، اما ترجمۀ صحیح قطعۀ (یک چیز در یک زمان نمی تواند واجد دو جفت متقابل مشابهی باشد) همراه تفسیری که تاکنون از جانب مؤلفان ارائه کردیم، نتیجه مورد نظر آنها (حکم یک سان بند مورد نظر بر تقابل مربوط به هل بسیطه و تقابل مربوط به هل مرکبه) را دربر ندارد، تنها زمانی نتیجه درست بالا از دیدگاه مورد نظر آنها و از قطعۀ «با» حاصل می شود که ترجمه ای مخدوش از قطعۀ ارائه شود، یا دیدگاه دیگری اخذ و نتیجه درست از ترجمۀ درست حاصل شود. برای روشن شدن معنای تقابل در قطعۀ مورد بحث، نویسندگان اضافه می کنند:

الف) دقیقاً به شمار واژگان همراه با پیشوند نفی (negative prefixes)، انواعی از فقدانها (privation) وجود دارند (۱۰۲۲ ب ۳۲ - ۳۵)^{۱۹} (ترجمۀ ارائه شده در مقاله مخدوش است)؛



تذکره

ب) نفی (وحدت) تنها غیاب (absence) آن است^{۲۰} و فقدان مقتضی طبیعت بنیادینی است که فقدان بر آن حمل گردد (۱۰۰۴ الف ۱۵ - ۲۰)؛

ج) کسی که در پاسخ پرسش از سفیدبودن چیزی بگوید «نه» (no)، چیزی جز بودن آن (سفید بودن - مترجم) را رد نکرده و نبوده، یک نفی است (۱۰۱۲ الف ۱۵ - ۲۰)^{۲۱} [۲۱۴ - ۲۱۳].

بنابر نظر مقاله، فقدان همان تقابل عدم و ملکه است و سلب (که در عبارات بالا ما آن را به نفی ترجمه کرده‌ایم) همان تقابل تناقض^{۲۲} و نقیض یا سلب (نفی) یک چیز نیستی آن چیز است. ولی تعبیر بالا از فقدان یا عدم، با یک‌دیگر برابر نیستند؛ چرا که در شواهد بالا برای معنای فقدان تنها به دو مورد از پنج قسم فقدان مورد تشخیص ارسطو، اشاره شده است.^{۲۳} به هیچ‌وجه روشن نیست که چگونه در مقاله مورد نظر، پس از اشاره به تعاریف فقدان و سلب (نفی) و با عنایت به قسمت دوم قطعه «با» ارسطو، که مجدداً در [۲۱۴] تکرار شده است، این نتیجه‌گیری ارائه می‌شود که:

در تعبیر فوق (مفاد قطعه «با»ی ارسطو) از اصل تناقض، مطلق تقابل در نظر نیست، بلکه تنها تقابل تناقض و یا سلب و ایجاب (آریگویی و نیگویی) منظور است [۲۱۴].

می‌توان نتیجه مذکور را بدین گونه تعلیل کرد که چون قسمت اول قطعه «با» اشاره به تقابلی از نوع تناقض دارد، به این قرینه می‌توان «سایر تقابل‌ها» در قسمت دوم را نیز معطوف به تقابل تناقض دانست. به دو دلیل، این پاسخ را نمی‌توان پذیرفت: اولاً، متن مورد نظر در این جا به هیچ‌وجه مجال تفسیر و تعبیر ادبی را ندارد یا دست کم، توجیه چنین نگرش بدیعی درباره این متن، نیاز به شواهد دیگری دارد و ثانیاً، بالاتر اشاره شد که ترجمه ارائه شده از قسمت دوم مخدوش است و ضرورتی در سازگاری آن با سایر نظریات ارسطو وجود ندارد که به وسیله آنها مراد و مقصود این قسمت واضح شود.

در ادامه مقاله می‌خوانیم:

اصل تناقض به سایر تقابل‌ها توجّهی ندارد و در مورد آن تقابل‌ها، می‌تواند اصل‌های دیگر مطرح شود [۲۱۴].

مؤلفان به هیچ‌وجه مقصود خود از «بی توجّهی» را روشن نکرده‌اند؛ اما می‌دانیم که مطلق تشابه - به معنای وسیع آن - در مورد مثلاً متناقضان و متضادها را نمی‌توان انکار کرد؛ در حالی که اصل



تناقض و تضاد به طور تخصصی متمایز از یکدیگرند و موارد اطلاق متمایزی دارند، به عبارتی می توان اصل تناقض را اخصّ از اصل تضاد دانست. هم چنین، چنان که اجتماع متناقضان و متضادان ضرورتاً ممتنع است، ارتفاع متناقضان نیز ضرورتاً ممتنع است؛ در حالی که مانعی برای ارتفاع متضادان وجود ندارد.

همان طور که اشاره شد، قسمی از فقدان یا عدم ملکه واژه‌هایی‌اند که بر سر آنها پیشوند نفی (واژه‌های معدول) آمده است. در ادامه مقاله می‌خوانیم:

الفاظی که بر مفاهیم معدول یا نامحصل دلالت دارند، مانند لفظ «نابینا»، از ادات نفی «نا» و «بی» بر سر اسم ساخته می‌شوند، از نظر ارسطو، به عدم ملکه یا فقدان دلالت دارند. بنابراین، نسبت «ب» و «نا ب» در فلسفه ارسطو، به هیچ وجه نسبت تناقض نیست [۲۱۴].

می‌توان وجهی برای این نظر یافت، زیرا سلب (نفی) و فقدان، هر دو از اقسام تقابل‌اند و نمی‌توان یکی را ذیل دیگری قرار داد. نکته دوم از شرح قطعۀ «با»ی ارسطو به این موضوع پرداخته است. در ادامه و در مقام تعلیل قول بالا آمده است که:

... زیرا از نظر او، پیشوند «نا» روی هر مفهومی که بیاید آن را عدم ملکه می‌سازد [۲۱۴].



فکر

موضع ارسطو بر خلاف نظر فوق است. وی بعد از این که فقدان را نوعی تناقض می‌خواند: «اما فقدان نوعی از تناقض است» (۱۰۵۵ ب ۱ - ۵)^{۲۴} اشاره به ذکر سابقش در باب اقسام کاربرد کلمۀ فقدان دارد، که به شرح زیر است:

(۱) اگر شیئی، صفتی را که ممکن بود داشته باشد، اگر چه به نفسه نمی‌تواند داشته باشد، نداشته باشد؛

(۲) اگر شیئی صفتی که می‌توانست به نفسه یا به ملاحظه جنس‌اش داشته باشد، نداشته باشد؛

(۳) اگر شیئی آنچه را می‌تواند داشته باشد و زمانی که می‌تواند آن را داشته باشد، نداشته باشد؛

(۴) نفی اکید هر چیزی^{۲۵} و به شمار کلمات همراه با پیشوند نفی فقدان وجود دارد؛

(۵) کم داشتن از یک صفتی، به خوبی یا به سهولت نداشتن یک صفت و نداشتن مطلق آن

صفت (۱۰۲۲ ب ۲۲ - ۱۰۲۳ الف ۴).

بنا به نظر ارسطو، این که شیئی چیزی را نداشته باشد که می توانست بالطبع داشته باشد یک تناقض یا ناتوانی است^{۲۶} (۱۰۵۵ ب ۵ - ۱۰)؛ لذا مطلقاً نمی توان فقدان را از تناقض جدا و متمایز دانست. «نابینا» بودن انسان در نظر ارسطو، علاوه بر این که نشانه نحوی از فقدان و عدم است، نحوی از تناقض را نیز دربر دارد؛ یعنی سلب یا نقض آنچه که انسان قابلیت آن را واجد است (همان).

انتقال بحث مقاله از موضوع تناقض در مفاهیم و الفاظ به تناقض در گزاره، مطلب مهم و درخور توجهی است؛ لکن از آن جا که مقدمات و نتایج مأخوذه در این چرخش، تنها بنا به مشهورات بیان شده اند، نمی توان در باب آن ملاحظه ای داشت. از سوی دیگر، بنا به آنچه در مقاله آمده [۲۱۵]، بحث گزاره ها به این برمی گردد که آیا مفاهیم نامحصل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان گر عدم ملکه اند، یا سلب را هم بیان می کنند، لذا نیازی به بررسی این قسمت (بحث گزاره ها) نیست. آخرین قسمت از دومین نکته مؤلفان در باب قطعۀ ارسطو، رأیی در باب نسبت مفاهیم معدول و عدم ملکه و سلب را تدارک دیده است:

این مسئله - که آیا مفاهیم نامحصل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان گر عدم ملکه اند یا سلب را هم بیان می کنند - نه منطقی، بلکه امری زبان شناختی باشد [۲۱۵].
یعنی باید بنا به مشاهدات تجربی، در هر یک از زبان های گوناگون در این باره تصمیم گرفت [۲۱۶].

به نظر نمی رسد که ارسطو با این تفسیر موافق باشد. در اقسام فقدان یا عدم، شاید در نگاه اول، قسم چهارم فقدان را به نقیض نزدیک تر دانست، اما آنچه از نظر ارسطو تناقض به حساب می آید، نوع دوم است (۱۰۵۵ ب ۵ - ۱۰)؛ زیرا - همان طور که گفته شد - ارسطو معتقد است که یک چیز واحد در یک زمان نمی تواند واجد دو (امر) متقابل باشد (۱۰۶۱ ب ۳۰ تا ۱۰۶۲ الف ۱)، حال آن که انسان بودن و واجد توانایی بالطبع بینا بودن و از طرف دیگر، نابینا بودن انسان دو امر متقابل به حساب می آید و علاوه بر نحوی از فقدان، بر تناقض هم دلالت دارد (فقدان ذاتیات، در بردارنده تناقض است). این نظر، تا اندازه ای بنا به دیدگاه ذات انگارانه است که ارسطو در ساختار مابعدالطبیعی اش، به آن التزام دارد.^{۲۷}

۳.۲) قطعۀ ج: قطعۀ جیم ارسطو، در تعبیر اصل تناقض بدین صورت است:



تذکره:

بنابراین، گفتن عبارات متقابل (opposed assertions) به چیزی واحد، ممکن نیست صادق باشد.^{۲۸} (۱۰۶۲ الف ۲۰-۲۵)

قطعه دال که در مقاله به عنوان تعبیر چهارم ارسطو از اصل تناقض و بلافاصله پس از قطعه جیم ذکر شده، در ادامه همین قطعه و تکرار آن از زبان هراکلیتوس است:
گفته‌های متقابل، هرگز نمی‌توانند در مورد یک چیز صادق باشند. (۱۰۶۲ الف ۳۵-۳۶)

بنابر مقاله:

اینها (قطعات دال و جیم) دو تعبیر منطقی از اصل تناقض است، در باب گزاره‌ها یا گفته‌های متناقض. [۲۱۶]

و مراد از منطقی در این جا عبارت است از:

بحث از گزاره‌ها از این حیث که چه نسبتی با هم دارند و آیا دو گزاره با نسبت متناقض می‌توانند هر دو صادق باشند یا نه، در شأن منطق است. تعبیرهای فوق با صورت گزاره‌ها جدای از محتوای آنها کار دارند و در مورد گزاره‌هایی که از نظر صوری متناقض اند، قطع نظر از محتوای آنها، حکم به صادق نبودن دو گزاره، با صورت متناقض می‌کنند. این قبیل احکام را منطقی گویند و بنابراین، اصل تناقض را که در قالب این قبیل احکام ذکر شده، می‌توان منطقی و یا این تقریر از اصل تناقض را، تقریری منطقی از آن می‌توان قلمداد کرد. [۲۱۶-۲۱۷]

آشکاراست که بنا به گفته مؤلفان، ارسطو در این قطعه، از دو گزاره‌ای صحبت می‌کند که علی‌رغم وحدت در موضوع، دو محمول متقابل را به آن موضوع حمل می‌کنند. برای روشن شدن مفهوم آن قطعه، باید میان دو مطلب ذیل تمییز گذاشت: (۱) نسبت دو گزاره متناقض؛ (۲) نسبت محمول‌های متناقض بر موضوع واحد.

رابطه عبارت (۱) و (۲) با یکدیگر، عام و خاص است. هر چند دو گزاره که دو محمول متناقض را به موضوعی واحد نسبت می‌دهند (مفاد عبارت ۲) دو گزاره متناقض محسوب می‌شوند، ولی در هر دو گزاره متناقض (مفاد عبارت ۱) این گونه نیست که دو محمول متناقض را به موضوعی واحد نسبت دهند. مقصود این است که ارسطو در این فقره به آن کلیتی که مد نظر مؤلفان است - به خصوص ملاحظاتی که از صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ نقل شد - سخن نگفته است.



فکر

شرح شماره دوم به این نکته می‌پردازد که عبارت «در زمانی واحد» که بر خلاف دو قطعه دیگر ارسطو در این جا مفقودند، حذفی بنا به قرینه است. قبلاً مؤلفان به این نکته اشاره کرده بودند که این قید مذکور درباره زمان، مشکلاتی را دربر خواهد داشت [۲۱۱]، ما نیز بحث از این مطلب را اندکی به تأخیر می‌اندازیم.

۴-۲) قطعات «هـ، و، ز، ح»؛ چهار قطعه دیگر که در مقاله، یک تعریف به حساب می‌آیند [۲۱۸]، بدین شرح‌اند:

ه) متناقض‌ها نمی‌توانند در یک زمان حمل شوند (۱۰۰۷ ب ۱۹ - ۲۰)؛^{۲۹}
ز) نمی‌توان تعابیر متناقضی به نحوی صادق، درباره چیز واحدی در یک زمان داشت (۱۰۶۳ ب ۱۵ - ۱۶)؛^{۳۰}

ح) سلب کردن و ایجاب کردن در یک زمان ممکن نیست (۷۷ الف ۱۰)؛^{۳۱}
د) صفتی واحد نمی‌تواند به یک چیز در یک زمان و در وجهی یک‌سان، متعلق باشد و متعلق نباشد (۱۰۰۵ ب ۱۹ - ۲۳)؛^{۳۲}

در ترجمه این قطعه‌ها، کوشیده‌ایم نقص ترجمه‌های ارائه شده در مقاله را بهبود بخشیم (میان کافی به مقصود نبودن و غلط بودن ترجمه قطعه‌های بالا باید تمیز گذاشت). بنا به نظر نویسندگان، هر چهار قطعه بالا تنها یک تعبیر و همانند تعبیر اول به حساب می‌آیند:
این تعبیر همانند تعبیر اول و بر خلاف تعبیر دوم - فقط درباره اطراف تقابل هستی و نیستی، به امتناع اجتماع آنها در زمان واحد و البته از جهت واحد حکم می‌کند و درباره سایر تقابل‌ها ساکت است [۲۱۸].

اما - همان طور که اشاره شد - بنا به نظر نویسندگان، این تعبیر از اصل تناقض، ناکافی است:
در نوشته‌های ارسطو درباره اصل تناقض به حد کافی قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد ارسطو در مورد دو طرف هر تقابلی، حکم به عدم اجتماع می‌کند و نه فقط درباره دو طرف یک تقابل (تقابل وجود و عدم). پس ارسطو با این تعبیر، نتوانسته است منظور خود از اصل تناقض را به خوبی بیان کند و تعریف لفظی او از این اصل، جامع نیست [همان].

نکته شماره ۲، که نویسندگان درباره چهار عبارت «ه، و، ز، ح» گفته‌اند اهمیت اساسی دارد؛ چرا که اخذ یکی از سه نتیجه مقاله - که در ابتدا ذکر شد - به طور مستقیم مبتنی بر این نکته است.





فکر

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۱۳۹۶

به نظر مؤلفان قید «جهت واحد» در قطعه هفتمی که از ارسطو نقل شد، بر مباحثی دلالت دارد که ذیل عنوان وحدت‌های متناقضان می‌آید. تحلیل ایشان در این مورد، به این نتیجه منجر می‌شود که به طور کلی، ارسطو به وحدت زمان، وحدت قوه و فعل، وحدت موضوع و محمول و وحدت جهت یا جنبه واحد، یعنی نسبت یا اضافه [۲۱۹] اشاره کرده است.^{۳۳} به دلیل اهمیت این موضوع، آن را در فصل مستقلی مطرح می‌کنیم.

۲.۵. جهت یا جنبه واحد

در این جا ضروری است تا درباره قطعه هشتم ارسطو و شرح آن - آن گونه که در مقاله ارائه شده - ملاحظه‌ای داشته باشیم. مقصود ارسطو از عبارت «از همان جهت» در بند مذکور چیست؟ بنابر نظر مقاله:

آشنایان با منطق ارسطویی، مقصود از «جهت» را همان بیان کیفیت نسبت محمول به موضوع در گزاره می‌دانند [۲۱۸].

اما از سویی دیگر، معنای دیگر لفظ «جهت»، همان معنای لفظ «نسبت یا اضافه» است [۲۱۹]. مؤلفان بنا به مروری که، در آثار و شرح‌های ارسطویی دارند، به این نتیجه رهنمون می‌شوند که: به نظر می‌رسد که مقصود ارسطو از آنچه در ترجمه فارسی «جهت» آمده، کیفیت نسبت محمول به موضوع مانند و جوب، امکان، امتناع و... نباشد [۲۱۹].

شگفت آن که برای استناد به این دعوی به تألیفاتی رجوع شده [۲۲۰ و ۲۱۹] که به هر حال، نمی‌توان رأی ایشان را دیدگاه ارسطو دانست. با این وجود، چون دو معنا بیشتر تشخیص داده نشد، تنها معنای ممکن قید «از همان جهت» بنا به سنت ارسطویی، همان مقوله نسبت یا اضافه است (هرچند در مقاله مورد نظر در این رابطه سکوت شده است).

اما لفظی که کراراً برای مقوله نسبت یا اضافه، در ارسطو پیشنهاد می‌شود، کلمه‌ای است که مترجمان انگلیسی زبان از آن به «relation» تعبیر کرده‌اند^{۳۴} و نه «respect»، حال آن که در قطعه مورد بحث، کلمه «respect» آمده است.^{۳۵}

ابن رشد، در شرحی که از این قطعه به دست می‌دهد، کلمه «respect» را دال بر نسبت یا اضافه مقولی دانسته و می‌گوید:

لأنه يمكن أن يوجد شيان متقابلان معاً في شيء واحد من جهتين مثل البنوه و الأبوه... قد يمكن أن يكون شيء واحد بعينه كبيراً و صغيراً بالإضافة إلى شيئين.^{۳۶}

موضع مأخوذ در مقاله، مطابق با این نظر است. اما اسکندر افرویدی بر این است که عبارت «از همان وجه» را باید ذیل تعدیلاتی (qualifications) قرار دهیم که ارسطو در ادامه عبارت، متذکر آنهاست (اندکی پایین تر، عبارت به طور کامل می آید) مانند:

الف) از وجه اجزای مختلف یک شیء؛

ب) از وجه رابطه با چیزهای متفاوت؛

ج) از وجه طرق گوناگون (Madigan, 1993 v. 4, 51).

روشن است که همه این تعدیلها (تعدیلهای مدنظر افرویدی) را نمی توان ذیل مقوله اضافه یا نسبت و مطابق رأی مأخوذ در مقاله دانست.

راس، اشاراتی تفسیری درباره محل نزاع موردنظر ما در شرح ما بعدالطبیعة ارسطو ندارد (Ross, 1981, v. i, 262-4). فخر رازی کوشیده است تا تمام وحدت های مورد ادعا را به دو وحدت (موضوع و محمول) تحویل برد (فرهپور، شرح الإشارات، ۱۳۷۴).

ملاصدرا نیز به این نکته اشاره دارد که از میان قدما، فارابی اقسام وحدت ها را به وحدت در نسبت کاهش داده است (یاسی پور، التنقیح فی المنطق، ۱۳۷۸).

این اختلاف ها بر این نکته تأکید دارند که در این پژوهش فعلی، تنها تا حدی می توان یکی از این گفته ها را پذیرفت و - البته - به عنوان رأی و بیان حقیقی ارسطو پیشنهاد کرد که شواهدی کافی ارائه کنیم. لازم است که عبارت هشتم (ح) را کمی گسترده تر از قبل در این جا نقل کنیم:

چنان اصلی، قطعی ترین اصول است... صفتی واحد نمی تواند در زمانی واحد به

یک چیز و در وجهی یک سان متعلق باشد و متعلق نباشد، ما در مواجهه با

خرده گیری های دیالکتیکی باید دیگر تعدیلاتی که ممکن است افزوده گردد را،

فرض کنیم (۱۰۰۵ب ۱۹ - ۲۳).

دست کم ارسطو در یک جای دیگر به ذکر این نکته مهم پرداخته است. او پس از ذکر این نکته که آن محمولی که در تعابیر متقابل سلب و ایجاب می گردد (در ادامه تعریف تناقض) باید یک سان باشد، یعنی مشترک لفظی (homonymous) نباشد، ادامه می دهد که:

و سایر چنین شرایطی که ما برای پاسخ به اشکالات آزاردهنده سوفسطائیان، باید

اضافه کنیم (الف ۱۱۷ - ۳۴ - ۳۶).



تذکر:

این عبارت نیز مانند عبارت هشتم نقل شده در مقاله نویسندگان، اهمیت تعدیل‌هایی را که اصل تناقض در مصادیق گوناگون باید داشته باشد خاطر نشان می‌کند؛ اما باید مشخص کنیم تعدیل‌های مدنظر ارسطو به‌طور دقیق چه مواردی یا چه شرط عام و مطلق است که می‌تواند تمام آنها (موارد جزئی) را در بر بگیرد.

ارسطو در تحلیلات ثانوی، تناقض را به‌عنوان تقابلی که هیچ وسط (یا به اصطلاح مشهور منطقی شق ثالثی) ندارد، تعریف می‌کند:

پادگویی [=تناقض] عبارت است از پادنهشی که در گوهر خویش میانجی ندارد (۷۲ الف ۱۲ و ۱۰۵۵ باء ۱ و ۱۰۵۵ باء ۸ تا ۹) (ادیب سلطانی، منطق ارسطو، ۴۲۴)؛^{۳۷} (تناقض عبارت است از تقابلی که ذاتاً حد وسطی ندارد).

اما می‌دانیم تنها تقابلی که واسطه‌ای میان دو طرف آن وجود ندارد، تقابل یک چیز و سلب آن چیز، یعنی غیر آن چیز است. بدین شرح که اگر برای مثال، ما رابطه متقابل سفید و غیرسفید را در نظر بگیریم (تقابلی که واضح است هیچ‌گونه امر وسطی میان دو طرف آن وجود ندارد) هیچ چیزی را نمی‌توان یافت، مگر در یکی از دو طرف تقابل قرار گیرد. نکته اصلی و بنیادینی که در مطلق تناقض - اعم از مفاهیم و گزاره‌ها و ... - باید در نظر گرفت، همین مطلب است که ارسطو ما را به حق، به آن ارجاع داده است.

این قطعه اخیر متأسفانه علی‌رغم اهمیت آن، در مقاله نویسندگان نیامده است. در پرتوی این تعریف است که تمام قطعه‌های بیان شده در بالا [۲۰۹]، مؤید معنای واحدی (هر چند گاهی درباره مصادیقی که هر یک به نوبه خود می‌توانند مصداق آن اصل کلی به حساب آیند) هستند.

برای مثال، در عبارت سوم (با ترجمه‌ای که در مقاله آمده است) می‌خوانیم که «گفته‌های متناقض درباره یک و همان چیز، ممکن نیست راست باشند». از مفاد این عبارت برمی‌آید که یک چیز واحد نمی‌تواند هم واجد چیزی باشد و هم واجد نقیض آن (برای مثال، هم سفید و هم غیرسفید باشد) و همچنین در مورد سایر تعابیر ارائه شده. با این وصف، نقیض یک چیز باید به‌طور دقیق و مطلق غیر آن چیز - یعنی غیرهمان چیز - باشد. بدین ترتیب، ذکر وحدت‌ها بدین منظور است که عبارت نقیض یک عبارت، به‌طور دقیق نقض همان عبارت (در تمام ابعاد و ویژگی‌هایش) باشد؛ حال چه ذکر شده باشند یا نه.



فکر

شیخ الرئیس - در بیان شرایط اتحاد مورد نیاز در تقابل قضایا - به درستی متذکر این نکته شده است که: «و مراعاة التقابل أن تراعى فى كل واحد من القضیتین ما تراعىه فى الأخرى.» (شرح الإشارات و التنبیہات، ج یک، ۱۷۹). همچنین خواجه نصیرالدین طوسی در شرح این عبارت می‌افزاید: آنها - ای شرائط التقابل - بالإجمال شیء واحد (همان).

تعبیر «در وجهی یک‌سان» (یا به وجهی یک‌سان)، برای افلاطون و مخاطبان روش دیالکتیکی او نیز آشنا بوده است. در جمهوری، زمانی که افلاطون می‌کوشد با مثال‌هایی از این اصل تذکری به مخاطب خود بدهد، در تعریف مصداقی که ارائه می‌کند به همین نکته اشاره دارد: آشکار است که یک چیز، هرگز نمی‌تواند از جهتی واحد، واجد یا فاقد یک چیز و در یک زمان باشد^{۳۸} (Plato, Republic, 436b- 437a).

در نهایت اینکه، پولیتیس به‌طور دقیق بر اهمیت قید مورد بحث ما در تقریر اصل تناقض و ضرورت چنان قیدی تأکید دارد (26- 122, 2004, Politis).

۲.۶ جمع‌بندی

این تفسیر، نه به‌عنوان تفسیری موازی با تفسیر ارائه شده در مقاله مورد نظر بلکه نافی آن، و تفسیری که پایبندی ما به متن ارسطو مستلزم آن است، درخور ملاحظه است. بررسی قطعات ارسطو در همین حد، برای منظور سلبی ما در این نوشته کفایت می‌کند. مواردی از مخدوش و نادرست بودن ترجمه و شرح و مواردی از بی‌توجهی نسبی و مطلق به اظهارات ارسطو در موضوع مورد بحث، نشان داده شد. اولین استدلال ما علیه نتایج مقاله مورد بحث واضح است؛ مخدوش بودن مقدماتی که در این قسمت‌ها مؤلفان مقاله تدارک دیده‌اند، به معنای عدم انتساب مطلق این نظرات به ارسطوست، از همین رو، نمی‌توان نتایج بعدی مذکور در مقاله را، خدشه‌ای بر تعالیم ارسطو در موضوع مورد نظر (اصل تناقض) دانست.

۳) نقد و بررسی نتایج نویسندگان

۳.۱. ناهم‌سازی آرای ارسطو

نقد نویسندگان مقاله به دیدگاه ارسطو درباره اصل تناقض و لوازم آن در باب اجزای گزاره‌ها، به‌طور خلاصه این است:

[چون] ارسطو در منطق خود علاوه بر موضوع، محمول و رابطه از عنصر یا همنة



تذکره

دیگری که می‌توان آن را «قید گزاره» خواند و دو گزاره برای متناقض بودن باید در آن با هم وحدت داشته باشند، سخن نگفته است؛ بنابراین، وارد کردن سازه جدیدی به نام «قید گزاره» سبب تغییرات و تجدیدنظرهایی در دیدگاه ارسطو در باب ساختار گزاره خواهد شد [۲۲۴].

یعنی وارد کردن قید گزاره در ساختار گزاره‌ها در حالت فعلی دیدگاه ارسطو، ناهم‌ساز با دیدگاه اوست؛ اما چرا وارد کردن «قید گزاره» اصلاً ضرورت دارد؟ بنا به نظر مؤلفان:

اگر جدا از کیف (سلب و ایجاب) و موضوع و محمول و کم (سور) گزاره، به اجزای دیگری که دو گزاره متناقض باید در آنها با هم وحدت داشته باشند و این اجزاء مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها (و نه حداکثر در طول آنها و به‌عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول) محسوب می‌شوند، باور داشته باشیم، باید علاوه بر اجزائی چون کم، کیف، موضوع و محمول، به حداقل جزء دیگری هم برای گزاره قائل باشیم و آن را برای مثال، «قید گزاره» بنامیم، مانند قید زمان، قید جهت، قید قوه و فعل... و آن‌گاه باید شرط تناقض دو گزاره را علاوه بر اختلاف در کم و کیف، وحدت در این قیود، یا حداقل وحدت در بعضی از این قیود به‌شمار آوریم [۲۲۲].

با این لحاظ، بنا به نظر مؤلفان لازمه مذکور در این بند - یعنی قایل شدن به جزء حداقلی برای گزاره به نام «قید گزاره» - با تعبیر ارسطویی اصل تناقض مخالف با آموزه‌های خود ارسطوست [۲۲۲]؛ یعنی ارسطو نمی‌تواند بدون ایجاد ناسازگاری در تعالیم‌اش، هم قائل به وحدت‌هایی باشد که ذکر شده [صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱] و هم آموزه‌هایی در باب اجزای گزاره‌ها داشته باشد که در آثارش آمده است. این تقریر کامل ناسازگاری است که بین لازمه تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض با آموزه‌های خود او وجود دارد.

حیرت‌آور است که مؤلفان مقاله، گرچه در بند طولانی که از صفحه ۲۲۲ ذکر شد، متذکر یک استثنا برای تمام روند استدلال‌شان شده‌اند، بدون توجه به لوازم آن استثنا نتیجه‌گیری خود را در باب ناسازگاری ارسطو اعلام کرده‌اند. مقصود ما جمله‌ای است که مؤلفان، در آن بند میان دو پرائتز آورده‌اند؛ بدین مضمون که (با اندکی تصرف مؤلف برای خواناتر شدن مقصود آنها در این جا):



عبدالمنعم

لازمه قول به اجزائی برای گزاره که مستقل از کیف و موضوع و محمول و کم گزاره باشند و مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها [و نه حداکثر در طول آنها و به عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول]، فرض جزئی در گزاره است که باید آن را مثلاً «قید گزاره» بنامیم [۲۲۲].

در بالا همراه با مؤلفان ملاحظه کردیم که چگونه این «قید گزاره» برای ارسطو باعث دشواری و ناسازگاری در تعالیمش می‌شود. همان‌طور که مؤلفان تصریح کرده‌اند، فرض «قید گزاره» که مستقل از اجزای گزاره‌ای باشد که ارسطو پذیرفته، ناسازگار با تعلیم ارسطوست؛ اما اگر آنچه قرار است در قید گزاره ذکر شود، ذیل مفهوم محمول یا موضوع قرار داده شود (بنا به استثنایی که در بند نقل قول آمده است) دیگر تالی فاسد ناهم‌سازی تعالیم ارسطو مطرح نمی‌شود. این سخن، کاملاً درست و بی‌اشکال است؛ هرچند مؤلفان مقاله، بدون توجه به این گفته، در انتهای این بخش بر ناسازگاری لازمه تعلیم ارسطو در باب اصل تناقض و اجزای گزاره تأکید دارند. بدون تردید، لحاظ این نکته جایی برای انتساب ناسازگاری در آرا به ارسطو نمی‌گذارد.

با تقریری که از ارسطو در واپسین قطعه ارسطویی در بند بالا (شماره ۲ از این نوشته) ارائه شد، تمام آن قیودی را که به نظر مؤلفان مقاله برای حصول تناقض ضروری است، می‌توان مثلاً به محمول گزاره تحویل برد. برای مثال، دو گزاره متناقض ذیل را ملاحظه کنید:

(۱) مرغ بالقوه تخم‌مرغ است؛

(۲) چنین نیست که مرغ بالقوه تخم‌مرغ باشد.

آنچه که در این جا به عنوان وحدت در قوه و فعل شرط نهاده و مراعات شده است را می‌توان به سادگی به عنوان یک محمول به حساب آورد؛ یعنی «بالقوه تخم‌مرغ بودن».^{۳۹}

اما درباره این ادعا که:

بنابراین، اگر قید زمان خارج از محمول (فعل) نیست، چگونه می‌توان آن را از محمول خارج برد و جایگاه مستقلی به آن اختصاص داد؟ بدیهی است خارج کردن مفهوم زمان از فعل گزاره، مستلزم ایجاد تغییرات و تجدید نظرهایی در نظریه ارسطو در باب اجزای گزاره‌هاست و نمی‌توان سازگار با دیدگاه‌های ارسطو در این زمینه جایگاه مستقلی برای قیود مزبور اختصاص داد که شامل قید زمان نیز هستند [۲۲۴].



تذکره

تأمل در قطعۀ فوق، روشن می‌کند که استدلال نویسندگان به احتمال قوی چنین است: قید زمان داخل در فعل است و فعل هم، همان محمول است؛ پس اگر قید زمان در فعل نباشد، آن‌گاه قید زمان باید خارج محمول باشد و در نتیجه، باید علاوه بر موضوع و محمول جزء دیگری هم وجود داشته باشد.

استدلالی که نویسندگان در اثبات مدعای خود اقامه کرده‌اند، بسیار مختصر است، و معلوم نیست که چرا باید برای قیود مورد نظر یک بخش مستقل در نظر گرفت؛ زیرا نکته اصلی استدلال این است که جهت زمان اگر بخشی از فعل نباشد، نمی‌تواند بخشی از محمول باشد، و برای اثبات این احتمال، دو احتمال از بیان نویسندگان قابل استفاده است: اول این که، چون محمول همان فعل است، پس خارج از فعل خارج از محمول است، که دعوی بلا دلیل است. دوم این که، فعل بخشی از محمول است و قید زمان هم بخشی از فعل است؛ پس از قید زمان نمی‌تواند خارج از فعل و درون محمول باشد، و این، در حقیقت نقض آشکار قاعده اثبات «شیء نفی ماعدا نمی‌کند» است؛ اما اگر نویسندگان استدلال سومی مدنظر آنها بوده است، حداقل اشکال بیان آنها این است که به درستی آن را بیان نکرده‌اند.



تذکره

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۸۲

۲.۳. مهمل بودن و بی‌معنایی تعریف ارسطو

بنا به نظر نویسندگان مقاله، تعریفی که در نهایت از اصل تناقض ارسطو می‌توان ارائه کرد، به دلیل این که به ذکر تمام موارد وحدت‌ها نپرداخته، گزاره‌نمایی است از قبیل این مثال «احمد... است» که فاقد معنا یا معنای صادقی در مورد متعلق خود می‌باشد:

در باب تعبیر ارسطو از اصل تناقض (به غیر از لازمه آن در باب نظریه اجزای گزاره‌ها) این نکته گفتنی است که جای خالی مذکور در تعبیر مزبور - چه در صورت متافیزیکی و چه در صورت منطقی آن - عبارت یادشده را به صورت تابع جمله یا گزاره‌نمایی در خواهد آورد که تا جای خالی مزبور با مفهومی پر نشود، اصل تناقض معنادار نخواهد بود... اصل تناقض نیز، بنا به تعبیر فوق از آن در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره‌نماست و نه گزاره و نمی‌توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد [۲۲۵].

تحلیلی که در گذشته از عبارت‌های ارسطو ارائه کردیم، کاملاً کافی است و نشان می‌دهد که

نمی‌توان با چنین ادعای بی‌پایه‌ای همراه شد (به‌خصوص تحلیل و تبیین بند هشتم مورد اشاره در اصل مقاله و بند آخری که آن را به‌طور مستقل طرح کردیم).
در ادامه می‌خوانیم:

لازم نیست که ارسطو موارد وحدت را حتی در یک مورد آن ذکر کند، زیرا با دانستن کل موارد اختلاف، می‌توان هر مورد دیگر را از موارد وحدت در دو گزاره متناقض به حساب آورد [۲۲۶].

اما دیدیم که ارسطو آشکارا صدق گفته‌های متناقض دربارهٔ یک چیز را ممکن ندانست (۱۰۶۳ ب ۱۵-۱۶)، یک چیز بودن یعنی حفظ شرایط این همانی و گفته‌های متناقض. همان‌گونه که قبلاً مشخص کردیم، عبارت از «یک شیء - غیر آن شیء» است که هرگونه واسطه‌ای را نمی‌پذیرد؛ لذا - همان‌گونه که گفته شد - نه تنها شروط یا شرط بنیادین وحدت، بلکه شرط اختلاف نیز از جانب ارسطو متعین است. در نهایت این که همراه مقاله نمی‌توان بارها به این نکته اشاره کرد که: ارسطو ناچار است از دو کار فوق (ذکر تمام وحدت‌های معتبر در تناقض یا ذکر مورد یا مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها اختلاف داشته باشند) یکی را انجام دهد و گرنه نخواهد توانست حکمی کلی در باب مطلق اشیاء داشته باشد که آن را «اصل تناقض» نامیده است و در تعریف اصل تناقض، سخن کامل و مشخص و نامبهمی بگوید [۲۲۶].



تذکره:

۳.۳. ملاحظاتی دربارهٔ موارد اختلاف در متناقض‌ها

۳.۳.۱. گزاره‌های غیر موجهه

اکنون باید به واپسین بخش مقاله پردازیم که ذیل عنوان «تحقیق در اختلافات» آمده است. در امتداد روش سابق مأخوذ در این نوشته از تحلیل شرح‌هایی که در مقاله دربارهٔ قطعات ارسطو ارائه شده و به مثابهٔ مقدمات استدلال‌های مؤلفان می‌باشند، شروع می‌کنیم؛ اما بنابر مقاله، موارد اختلاف متناقضان بدین شرح است:

برای متناقض بودن دو گزاره، سه مورد اختلاف بین آن دو را شرط می‌دانند: اختلاف در کمیت، اختلاف در کیفیت و اختلاف در جهت [۲۲۷].

عبارت ذیل، مقدمه‌ای برای بحث از ناهم‌سازی‌های ارسطو در نظر نویسندگان تدارک می‌بیند:

اکنون من برابر نهاده شدن آریگویی (= ایجاب) را با نیگویی (= سلب) یادگویانه می خوانم. اگر گزاره‌ای که موضوع کلی را (به شیوه کلی) نشان‌گری می‌کند، در برابر گزاره‌ای قرار بگیرد که همان موضوع را، کلی نشان‌گری نمی‌کند؛ برای نمونه «هر انسانی سپید است» - «نه هر انسانی سپید است / برخی از انسان‌ها سپید نیستند»، «هیچ انسانی سپید نیست» - «برخی از انسان‌ها سپیداند» (17 b 16-21).

نقد اول مؤلفان دربارهٔ نقیض گزاره‌های محصوره است. از نظر ایشان ارسطو در این جا دربارهٔ نقیض گزاره‌های محصوره، دو ملاک ارائه می‌کند:

ارسطو هم (A) نفی یک گزاره محصوره را نقیض آن گزاره می‌داند، مانند: (۱) «هر انسانی سپید است» و (۲) «نه هر انسانی سپید است» هم، (B) گزاره‌ای را که موضوع و محمول آن با گزاره دیگری یک‌سان اما کم و کیف آن مختلف است، نقیض آن گزاره دیگر می‌داند، مانند: (۱) «هر انسانی سپید است» و (۳) «برخی از انسان‌ها سپید نیستند» [۲۲۷].

حاصل نقدی که پس از این گفته‌ها تا انتهای صفحه بعد [۲۲۸] می‌آید، این است که اگر گزاره‌ای که محتوای آن نفی گزاره‌ای دیگر است (گزارهٔ ۲ در مثال بالا)، نقیض آن گزاره دیگر تلقی می‌شود؛ گزاره‌ای که در عین وحدت موضوع و محمول در کم و کیف با آن گزاره دیگر اختلاف دارد (گزارهٔ ۳ در مثال بالا)، نه نقیض آن گزاره دیگر که لازمه نقیض آن گزاره دیگر است (آشکار است که یکی از لوازم گزارهٔ ۲، عبارت ۳ است): لذا در گزاره‌های محصوره، در نقیض یک گزاره، تنها سور آن گزاره نفی می‌شود و سوری که به جای سور نفی شده در گزاره‌ای می‌نشیند، سور متعلق به نقیض گزاره نفی شده نیست، بلکه سور متعلق به لازم نقیض آن است [۲۲۸].

ادعای مطرح شده را می‌توان این گونه تقریر کرد که، آنچه ارسطو به عنوان نقیض عبارت (۱) مطرح کرده است؛ یعنی عبارت (۳) لازمه نقیض عبارت (۱) است، نه نقیض عبارت (۱). با این مقدمه (که اثبات شد تنها گزارهٔ ۲ را می‌توان نقیض گزارهٔ ۱ دانست) مؤلفان در ادامه به این مسئله می‌پردازند که آیا می‌توان در نظام منطقی ارسطو نفی یک گزاره را نقیض آن گزاره دانست؟ قبل از بررسی



نقد

این مطلب، باید نکته‌ای را یادآور شد که، مقدمه اصلی مقاله در نقد اخیر بر دیدگاه ارسطو تلقی می‌شود.

در مقاله، هر دو عبارت: (۲) «نه هر انسانی سپید است»؛ (۳) «برخی از انسان‌ها سپید نیستند»؛ به عنوان نقیض عبارت (۱) «هر انسانی سپید است»، به حساب آمده‌اند؛ اما می‌دانیم که عبارت شماره (۳) در متون غیرفارسی موجود از ارسطو، وجود ندارد.^{۴۰} مترجم متن فارسی در مقدمه آن ترجمه^{۴۱}، علامت «/» (خط مایل) را برای تکمیل معنایی یا بیان تردید درباره گزینش یکی از دو طرف آن علامت تعریف کرده است. با این فرض، نمی‌توان هر دو عبارت (۲) و (۳) را متعلق به ارسطو دانست و ارسطو را در این باره سرزنش کرد (یا تنها یکی از این دو مقصود ارسطو است، یا یکی بیان ارسطو و دیگری توضیحی از جانب مترجم است).

در ادامه این اشکال می‌خوانیم:

ارسطو نمی‌تواند فرض فوق را بپذیرد که گزاره در بردارنده نفی گزاره دیگر، نقیض آن گزاره دیگر است؛ زیرا در این صورت برای متناقض بودن دو گزاره، وحدت‌هایی چون وحدت زمان، قوه و فعل و... لازم نیست و یا دو گزاره متناقض با صرف وحدت در موضوع و محمول و اختلاف در کم و کیف به نحو آشکار یا پنهانی واجد این وحدت‌ها هستند و به ذکر آنها نیازی نیست. اما - چنان که می‌دانیم - ارسطو صرف سلب و حمل محمولی را به موضوعی برای تحقق تناقضی که غیرممکن می‌داند کافی نمی‌داند، بلکه هم هنگام بودن این حمل و سلب را نیز حداقل برای تحقق تناقض مزبور ضروری می‌داند [۲۲۸].

یعنی اگر نقیض یک گزاره را نفی آن بدانیم، در این صورت بدون توجه به وحدت‌های پیش گفته و متقابل با این نظر که ذکر آنها در گزاره نقیض ضرورت دارد، عمل کرده‌ایم. به عبارت دیگر، این که نقیض یک گزاره را صرفاً نفی آن گزاره بدانیم و نیز نفی گزاره‌ای که در عین وجدان، وحدت‌های پیش گفته با گزاره اول، اختلاف‌هایی هم نیز با آن دارد، خالی از اشکال نیست.

در این باره باید گفت: این که این عبارت را با سایر عبارات‌ها که در گذشته نقل شد، ناظر به یک موضوع و لذا ناهم‌ساز با هم دانست، خالی از اشکال نیست. در ادامه، به ارائه شواهدی از ارسطو و شارحان او می‌پردازیم، که مطابق روال سلبی این نوشته، تنها برای رفع موضع اتخاذشده در مقاله بالا کفایت کند.

در نظر ارسطو، صدق یکی از طرفین «عبارت‌های متناقض» و کذب طرف دیگر به طور مطلق



تذکره:

ضرورتی ندارد:

(از گزاره‌های پادگویانه) آن گزاره‌هایی که درباره موضوع کلی اند ولی جنبه کلی ندارند، همیشه چنین نیست که یکی راست و دیگری دروغ باشد؛ زیرا گفتن این که «انسان سپید است» و «انسان سپید نیست»، یا همچنین، گفتن این که «انسان زیبا است» یا «انسان زیبا نیست» با هم راست است (۱۷ب-۲۹-۳۴)^{۴۲} و (۱۸ الف-۳۳-۳۵).

اندکی بعد ارسطو، بیان سابق را چنین خلاصه می‌کند:
نشان دادیم که چنین نیست که در هر پادگویی^{۴۳}، همواره یک گزاره راست و دیگری دروغ باشد (۱۸ الف-۱۰-۱۵).

در جایی دیگر، ارسطو فرضیه‌ای به شرح ذیل مطرح کرده است که اگر واژه‌ای مانند «جامه» را برای «انسان» و «اسب» وضع کنیم (اشتراک لفظ) آن‌گاه گزاره‌هایی مانند «جامه سپید است» برابر با این دو گزاره است:

(۱) اسب سپید است؛

(۲) انسان سپید است.

لذا آن گزاره، نشان‌دهنده بیش از یک معناست. ارسطو پس از این طرح می‌گوید:
در مورد این گونه گزاره‌ها نیز از دو گزاره پادگویانه (متناقض) الزاماً نه یکی راست و دیگری دروغ نیست (۱۸ الف-۲۵-۳۰).^{۴۴}

این قطعه‌های ارسطویی که صدق دو گزاره متناقض را ممکن توصیف می‌کنند، مؤید این نظراند که به راحتی نمی‌توان تناقض مدنظر ارسطو در این جا را به طور مطلق این همان و مطابق تعریف‌های پیش گفته او از تناقض دانست.

از دیگر مواردی که ارسطو صدق و کذب ضروری دو گزاره متناقض را نفی می‌کند، گزاره‌های متناقض درباره آینده است:

هویداست که ضروری نیست که در آریگویی و نیگویی، گزاره‌های برابر نهاده پادگویانه یکی راست و دیگری دروغ باشد؛ زیرا وضع آنچه «به کنش» نیست، ولی می‌تواند باشد یا نباشد مانند وضع آنچه «به کنش» هست، نیست (۱۹ الف-۱-۵).^{۴۵}

اکریل نیز تأکید می‌کند که آنچه ارسطو «عبارت‌های متناقض» می‌خواند، ضرورتاً دارای ارزش



فهرست

صدقی متفاوتی نیستند (Ackrill, 1994, 128). ویتاگر هم پس از ذکر تعریف ارسطو از «عبارت‌های متناقض»، تصریح می‌کند که این تعریف – که شامل صدق یکی از عبارات و کذب عبارت دیگر نیز می‌باشد – برای ارسطو موارد استثنا هم دارد (Whitaker, 1997, 79).

ویتاگر تصریح می‌کند که تعریف ارسطو در کتاب دربارهٔ عبارت از «عبارت‌های متناقض» (بند مورد بحث در بالا)، با تعریف وی از اصل تناقض در کتاب گاما از مابعدالطبیعه تمایز مهمی از هم دارند؛ چنان که او از دو اصل ارسطویی صحبت می‌کند. بنابراین، ویتاگر هم به اشتراک لفظ در کلمه «تناقض» و «اصل تناقض» باور دارد (Ibid., 202). تقریری از اصل تناقض که ایشان از کتاب گاما در نظر دارند، عبارت «الف» از عباراتی است که در بالا بدان پرداختیم. قطعات «ه» و «ح» مورد بحث در بالا نیز از کتاب گاما بود (تفسیر مختاری که در مورد بحث وحدت‌ها در تناقض ارائه شد، مبتنی بر بند «ح» بود، که به ظاهر کامل‌ترین تعبیرهاست). وی در ادامه می‌گوید: در حالی که مفاد بند «الف» در باب امکان هستی و نیستی یک چیز است، ارسطو در کتاب دربارهٔ عبارت به ارزش صدق گزاره‌های متناقض می‌پردازد (Ibid.). بدون این که قصد پذیرش این اختلاف و تمایز را داشته باشیم، تذکر این نکته برای مقصود فعلی ما کافی است، که اگر بند نقل شده از کتاب دربارهٔ عبارت را ناهم‌ساز با بندهای پیش گفته بدانیم که به تقریر اصل امتناع تناقض می‌پرداختند، جای تأمل دارد. با این وجود، نباید انتظار داشت آنچه را در گذشته شروط یا شرط وحدت خواندیم، ارسطو در این جا نیز لحاظ کند. در این جا استدلال اول ما علیه این نظر، که او نمی‌تواند نفی یک گزاره را نقیض آن بداند، چون در این صورت، توجهی به وحدت‌های سابق ندارد، تمام است.^{۴۶}

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که بنا به موضع نویسندگان مقاله، نفی‌ای که ارسطو برای یک گزاره تعریف کرده است و گزاره نفی شده را نقیض گزاره اصلی معرفی کرده [۲۲۷]، نفی‌ای است که کل گزاره را دربرمی‌گیرد؛ یعنی در نظر ایشان، برای ارسطو گزاره یک ساختار اتمی و بسته‌ای است که نفی بر سر آن می‌آید و آن گزاره حاصل را نقیض گزاره اول می‌گرداند. به‌طور خلاصه، نفی یک گزاره به صورت ذیل است:

۱. اگر گزاره الف برابر است با «هر انسانی سپید است»؛

۲. آن‌گاه نفی الف برابر است با، نه «الف» یا [نه «هر انسانی سپید است»].

دو ملاحظه دربارهٔ این برداشت از محتوای نفی یک گزاره در ارسطو در خور توجه است:



عبارت:



۱. ملاحظه اول اینکه، برای ارسطو این برداشت از رابطه یک گزاره و نفی آن اصلاً مطرح نبوده و نمی‌توان او را قائل به این نظر دانست. از نظر وی، نفی یک گزاره امری درونی است. و مفاد گزاره ایجابی اتحاد دو امر است، که کلمات دلالت به آن دو دارند و مفاد گزاره سلبی یا نفی نیز حکم به انفکاک دو امر است. در گزاره ایجابی فعل است که میان دو مورد وحدت برقرار می‌کند و وجدان یا دارایی یک مورد، مورد دیگری را بیان می‌کند. از آنجا که نقش اصلی با فعل است، در سلب هم، فعل است که باید نفی شود. ارسطو در کتاب درباره عبارت (الف ۳۸) و ذیل آن به این نکته‌ها پرداخته و ویتاگر، آنسکومب و بارنز نیز بر این نظر تأکید دارند^{۴۷}؛ لذا نفی مورد نظر ارسطو درباره مثال بالا را باید بدین صورت نوشت:

(۳) آن‌گاه نفی الف برابر است با «نه الف» یا «نه هر انسانی سپید است»]

بنابراین، در مثال بالا ادات نفی بر سر سور گزاره آمده است، نه کل گزاره.

۲) ملاحظه دیگر این که بر خلاف نظر مؤلفان، هرگز نمی‌توان نفی کردن یک گزاره را با ذکر وحدت‌ها در گزاره نقیض ناهم‌ساز دانست. بر مبنای مقاله، اگر نقیض یک گزاره را نفی آن گزاره بدانیم (به دلیل این که بر خلاف سایر تقریرهای اصلی تناقض، اشاره‌ای به وحدت‌های ضروری در متناقضان نکرده‌ایم)، اشکال دارد. برای روشن‌تر شدن مطلب به این مثال توجه کنید:

(۱) نقیض گزاره «الف» را گزاره «ب» می‌نامیم؛

(۲) گزاره «ب» عبارت است از نفی گزاره «الف»؛

(۳) گزاره «ب» عبارت است از [نه «الف»].

با این حال، تأکید و تصریح بر ذکر وحدت‌ها در تعریف نقیض یک گزاره، در اصل ضرورتی ندارد؛ چرا که گزاره نقیض «الف»، گزاره‌ای است که حاصل آوردن ادات نفی بر سر گزاره «الف» است. آشکار است که اصولاً در ساختن گزاره «ب» (به‌عنوان نقیض گزاره «الف»)، هیچ‌گونه تغییری در گزاره اصلی، یعنی «الف» صورت نگرفته است؛ چرا که ما نقیض «الف» را نفی «الف» تعریف کردیم. بدین لحاظ، کوچکترین تغییری در «الف» عبارت از نقض وحدت (یا بنا به تعبیر مقاله وحدت‌ها) آنچه مورد نقض قرار گرفته است. لذا با تغییر دادن «الف» در عبارت نقیض آن، یعنی «ب» دیگر نقیض «الف» حاصل نخواهد شد؛ نقیض عبارت جدیدی است که حاصل اعمال بعضی تغییرات در گزاره «الف» است.

اما از سویی دیگر، عبارت ارسطو در تعریف سلب و ایجاب (مدنظر در گزاره‌های متناقض)

راه‌گشای ما در پاسخ به نقد بالای نویسندگان و رویکردی است که در ملاحظه کنونی مطرح کردیم. ارسطو می‌گوید:

آریگویی (ایجاب)، گزاره‌ای است که تعلق گرفتن چیزی به چیزی را آری می‌گوید، نیگویی (سلب)، گزاره‌ای است که تعلق گرفتن چیزی به چیزی را نی می‌گوید [نفی می‌کند]....

آشکار است که برای هر ایجابی، یک سلب متقابل و برای هر سلبی یک ایجاب متقابل وجود دارد. اجازه دهید ایجاب و سلب متقابل را یک تناقض بنامیم. من زمانی دو گزاره را متقابل می‌خوانم که آن دو (گزاره) چیزی واحد را از چیز واحدی آری گویند و نی گویند، البته نه به صورت مشترک لفظی، همراه با تمام دیگر شرایط این چنینی که ما باید برای رویارویی با خرده‌گیری‌های آزردهنده سوسفطایی اضافه کنیم (۱۷ الف ۲۵ - ۲۹).^{۴۸}



تذکره:

حیرت‌انگیز است که ارسطو در این عبارت، عیناً همان عبارتی را که پیش‌تر در مابعدالطبیعه ذیل تعریف اصل تناقضی آورده بود (۱۰۰۵ ب ۱۹ - ۲۳) تکرار کرده است (نک: به ۲-۵ در بالاتر). عبارتی که از کتاب درباره عبارت نقل شد، تأکیدی است بر این که علی‌رغم این که نقیض یک گزاره نفی آن است - با توضیحی که در باب نفی درونی در نظر ارسطو دادیم - وحدت داشتن دو گزاره متناقض نیز مورد تصریح و تأکید ارسطوست.

۲.۳.۳. گزاره‌های موجهه

نقد دیدگاه ارسطو در مورد گزاره‌های موجهه و گزاره‌های متناقض آنها، با این جمله شروع می‌شود:

ارسطو در مورد گزاره‌های موجهه و شرط نسبت تناقض میان آنها به نفی جهت یک گزاره در گزاره‌های متناقض با آن، بسنده می‌کند [۲۲۸-۲۲۹].

این که ارسطو نقیض یک گزاره موجهه را به واسطه نقض جهت آن گزاره تعریف می‌کند، در نظر مؤلفان، دو اشکال دارد: (۱) این قول، مغایر با ذکر وحدت‌هایی است که ارسطو در دو طرف تناقض ضروری می‌داند. در فصل قبل توضیح دادیم که این مسئله اشکالی بر ارسطو نیست. (۲) اما بنا به قولی که منسوب به «شارح و مترجم دانشمند» منطق ارسطوست، در نقیض گزاره موجهه ادات

نفی بر سر آنچه «گزاره وجه» خوانده شد (یا عامل وجه است)، می آید [۲۲۹]. این تعبیر «گزاره وجه» دست آویزی دیگر، برای نقد نظر ارسطو در نقیض گزاره‌های وجهی شده است. بدین مضمون که مؤلفان نقد پیش گفته خود را مبنی بر این که نقیض یک گزاره نمی‌تواند نفی آن گزاره باشد، در این جا نیز تکرار می‌کنند:

چنان که دلیل آن گذشت، نقیض گزاره‌ای را گزاره‌ای دانستن که محتوای آن، صرف «نفی» گزاره مزبور است، در نظام منطقی ارسطو که برای متناقضان تعدادی موارد وحدت هم ذکر می‌کند، خالی از مشکل نیست [۲۲۹].

پرواضح است که کلام مترجم در هم‌سانی آنچه «گزاره وجه» یا «عامل وجه» آورده شده، دلالت بر این نکته دارد که مقصود از گزاره در این جا، گزاره مصطلح منطقی نیست، که بتوان آن را هم معنا با عامل دانست. بدین ترتیب، تکرار شبه نقد پیشینی در این مورد نیز بیهوده است؛ اما بر فرض درستی این مطلب، در گذشته نشان دادیم که نقیض یک عبارت را، نفی آن تعریف کردن در منطق ارسطویی هیچ اشکالی ندارد.

۴. چرا وحدت متناقضین

اشکال دیگری که به نظر نویسندگان بر دیدگاه ارسطو وارد است، بدین شرح است: ارسطو در اثبات این که دو گزاره متناقض در چه مورد یا موارد مشخصی باید اختلاف داشته باشند و در غیر آن موارد، باید در دیگر موارد وحدت داشته باشند، چه دلیلی ذکر کرده است؟ [۲۲۹]

در این بند، نویسندگان یادآور می‌شوند که: «دلیلی از ارسطو در این که دو گزاره متناقض به طور مشخص در چه مواردی وحدت (یا اختلاف) دارند» نیافته‌اند. اگر مراد از دلیل در این جا، معنای متعارف آن در فلسفه باشد، در حقیقت آنها در طلب دلیل برای اصل امتناع تناقض‌اند که از دیدگاه ارسطو برهان‌ناپذیر است. و اگر مراد از دلیل در این جا، بحث درباره‌ی شروط وحدت قضایاست، گذشته از تسامح در تعبیر، در بخش‌های قبل نشان دادیم که «اصل تناقض» ارسطو بر این بحث متوقف نیست.



فصل پنجم

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۹۰

۵. جمع بندی

در این مقاله کوشیده‌ایم از دو جهت ایده‌های مطرح‌شدهٔ ارسطو را دربارهٔ اصل تناقض به چالش کشیده و ناکافی بودن دلایل پشتیبان ایده‌ها را نشان دهیم: الف) نشان دادن تفسیر به رأی‌های قطعه‌های ارسطو که حکم مقدمات را در کل استدلال مقاله ایفا می‌کردند؛ ب) استدلال علیه ایده‌های اصلی مطرح‌شده در مقاله. و بی‌شک، بحثی ایجابی دربارهٔ موضوعات مطرح‌شده در این نوشتار، به‌طور مسلّم مجال گستره و سعهٔ فلسفی بیشتری را می‌طلبد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از دوستان فاضلم آقای سیدعمار کلاتر و آقای سیدجمال‌الدین میرشرف‌الدین که نسخهٔ اولیه این مقاله را به دقت مطالعه کردند و ایرادات اساسی آن را متذکر شدند، سپاسگزارم.
۲. احمدی افرمجان، علی اکبر و حجتی، سید علی و مروّت، علی اصغر، «تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره‌های ۳۱ و ۳۲، ۱۳۸۶، ص ۲۰۷ - ۲۳۱ (از این پس، ارجاع به صفحات این مقاله (برای مثال، صفحهٔ ۲۲۰) بدین صورت است: [۲۲۰]).
۳. در این مقاله، نشان داده‌ایم که این تعریف‌ها مضمون واحدی ندارند [۲۰۷].
۴. ارسطو با هشت عبارت متفاوت دربارهٔ اصل تناقض، به‌تعبیر این اصل از دیدگاه خود پرداخته است [۲۰۹].
۵. ... تعبیر یکم، متافیزیکی و تعبیر دوم، منطقی است [۲۲۲].
۶. (تعاریف ارسطو از این اصل) دارای لوازمی هستند که با برخی دیدگاه‌های دیگر ارسطو در زمینه‌های «مسئلهٔ سلب»، «نظریهٔ تعداد اجزا قضایا» و... ناسازگارند [۲۰۷].
۷. می‌توان گفت که... تعبیر ارسطویی اصل تناقض (به‌ویژه تعبیر منطقی آن) مخالف با آموزه‌های خود ارسطو در باب اجزای گزاره‌ها در آثار او و به‌ویژه کتاب عبارت ارگانون است. [۲۲۴].
۸. تعبیر ارسطو از اصل تناقض یا به دلیل عدم ذکر تمام وحدت‌ها و یا به دلیل عدم ذکر تمام اختلاف‌های متناقضان، به جای این که «گزاره» ای تعریفی باشد «گزاره‌نما»یی است که تا جای خالی آن با عبارت معناداری پر نشود، نمی‌توان آن را تعریف لفظی مانعی از اصل تناقض قلمداد کرد [۲۰۷].
۹. اصل تناقض... در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره‌نماست، نه گزاره و نمی‌توان آن را گزاره، یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیا، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد [۲۲۵].
۱۰. اما - چنان که دیدیم - ارسطو هیچ دلیلی ذکر نکرده است که موارد وحدت یا اختلاف دو گزاره متناقض را به گونهٔ مشخص ثابت کند [۲۳۰].

11. It is impossible at once to be and not to be (Tredennick, 1956, 163), It is impossible for



تذکره

- any thing at the same time to be and not to be (Barnes, 1995, v. II, 1588).
12. That whose contrary is necessarily true (Tredennick, 1956, 255-Barnes, 1995, v. II, 1611).
۱۳. شماره گذاری های ایتالیک متعلق به نگارنده است.
۱۴. که مقصود ارسطو همین است.
۱۵. ملاحظات مربوط به بندهای ۲ و ۳ که مربوط به شرح قطعه اول مورد بحث است (قطعه الف) بعداً طرح خواهد شد.
۱۶. سعی می کنیم آدرس ها را دقیق تر از آنچه در مقاله مورد نظر آمده، بیاوریم.
17. The same thing cannot at one and the same time be and not be, or admit any other similar pair of opposites (Barnes, 1995, v. II, 1677- Tredennick, 1958, 71).
- همچنین برای تأیید بیشتر، نک: شرح این بند در: Ross, 1981, v. II, p. 316.
۱۸. تقابل، اقسام متعددی دارد که تنها یکی از آنها تقابل وجود و عدم است [۲۱۱].
19. There are just as many kinds of privations as there are of words with negative prefixes (Barnes, 1995, v. II, 1615).
20. The negation of unity is its absence (Tredennick, 1956, 153), The negation means just the absence of unity (Barnes, 1995, v. II, 1585).
- خاطر نشان کردن یک نکته ضروری است، در آنچه به عینه نقل کردیم، وحدت تنها یک مثال به حساب می آید که مرتبط به بخشی است که ارسطو در حین آن است.
20. In privation there is also implied an underlying nature of which the privation is predicated (Barnes, Ibid.), In privation there is a substrate of which the privation is predicated (Tredennick, Ibid.).
- تذکر: آنچه ذیل «ب» آوردیم هر چند مؤلفان بدان اشاره کرده اند، آشفتگی و نامفهوم بودن و خلط مطالب در متن فارسی مقاله، فهم مطلب اصلی را دشوار می کند.
21. When a man, on being asked whether a thing is white, says "no", he has denied nothing except that it is, and it is not being is a negation (1012 a 15-20) (Barnes, 1995, v. II, 1598).
۲۲. تقابل عدم و ملکه (دارندگی و ندارندگی) و تناقض (آریگویی و نیگویی = سلب و ایجاب) [۲۱۴].
۲۳. برای اقسام فقدان یا عدم نک: ۱۰۲۲ب - ۲۰ - ۱۰۲۳الف ۱۰؛ اندکی بعد، از این پنج قسم صحبت می کنیم.
24. But privation is a kind of contradiction (Barnes, 1995. v. II, 1667) ;
- فأما العدم فإنه نقيض ما... و لما ذكر ان العدم نقيض ما، أخذ أن يذكر الفرق بينه وبين النقيض... (Bouyges), تفسير ما بعد الطبعه ابن رشد، ص ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳).
25. Forcible removal of any thing is called privation (Tredennick, 1956, 275) -The violent



فهرست

removal of any thing (Barnes, 1995, v. II, 1615).

26. a contradiction or incapacity (Barnes, Ibid, 1667), (Tredennick, 1958, 25). -26

27. see Bigelow, 1998, v. 7, 236.

28. It is not possible therefore to make the opposed assertions truly of the same subject (Barnes, 1995, v. II, 1678) / opposite statements can never be true of the same subject (Ibid.).

29. Contradictories cannot be predicated at the same time (Barnes, v. II, 1591).

ترجمه ارائه شده در مقاله: «[ممکن نیست که] (حمل) همه نقیض‌ها در یک زمان بر همان چیز صادق باشد.»

30. That contradictory statements cannot be truly made about the same subject at one time

(Ibid., 1680) ترجمه ارائه شده در مقاله: «گفته‌های متناقض (یا دقیق‌تر، اقوال متقابل) ممکن نیست درباره همان چیز در (Ibid., 1680) یک زمان راست باشند.»

31. it is not possible to affirm and deny at the same time (Barnes, 1995, v. 1, 125)

... آنه غیر ممکن آن یحکم علی شیء واحد بالایجاب و السلب معاً (بدوی، ۱۹۸۰، جزء الثانی، ۳۶۲).

ترجمه ارائه شده در مقاله: «نمی‌توان هم هنگام محمولی را به موضوعی‌ها گفت (= بر موضوعی حمل کرد) و از آن نی گفت (= سلب کرد).»

32. It is that the same attribute cannot at the same time belong and not belong to the same subject in the same same respect (Barnes, v. II, 1588), (Tredennick, 1956, 161).

ترجمه ارائه شده در مقاله: «بودن و نبودن یک چیز - هر دو - در یک زمان و در همان چیز و از همان جهت ممکن نیست.»

۳۳. از پرداختن به تفسیر این دعاوی (در مورد بندهای اخیر) می‌پرهیزیم و این، به معنای هم‌رأیی نگارنده در این موارد نیست. استدلال من از این پس به قدر کافی برای نقض موضع ارائه شده در مقاله در این قسمت کارساز است.

۳۴. نک: اقسام مقولات و مثالی برای مقوله نسبت - 4 و v. I و Barnes و 1995 و (اضافی بودن «کم - زیاد» و «بزرگ - کوچک» - 9، Ibid.) و (تعریف مقوله نسبت یا اضافه 10، Ibid.) و (تعریف آنچه بر آنها اضافی اطلاق می‌شود - Tredennick و 1956 و 261 و ...).

35. Same subject in the same respect (Barnes, 1995, v. II, 1588).

36. Averroes, 1967, 348-9

37. A contradiction is an opposition of which of itself excludes any intermediation (Barnes, 1995, v. 1, 116); and 'Contradiction admits of no intermediate' and 'Contradiction does not admit of an intermediate (Barnes, 1995, v. 2, 1222)

ترجمه عربی این بند از ارسطو غلط است: «أما المناقضة فهي أنطیثاسس، أعنی التقابل الذی الأوسط له بذاته» (بدوی، ۱۹۸۰، الجزء الثانی، ص ۳۳۴)، ولی ابن رشد در خلاصه‌ای که از کتاب تحلیلات ثانوی به دست داده، به



نظر

درستی یادداشت می کند که «وَأَمَّا النقيض فهو المقابل الذي ليس بينه وسط» (ابن رشد، تلخیص کتاب البرهان، ص ۴۱).

38. It is obvious that the same thing will never do or suffer opposites in the same respect in relation to same thing and at the same time.

۳۹. با عنایت به آثار ارسطو، می توان پاسخ های دیگری تدارک دید. از آن جا که ادعای فوق، ساده باورانه تر از حدی است که تاب نقدی جدی را بطلبد، به همین مقدار کفایت می شود.

40. e. g. Every man is white – not every man is white (Barnes, 1995, 27) & (Ackrill, 1994, 48 & 129).

۴۱. صفحه ۲۶ از پیش گفتار مترجم که با اعداد رومی مشخص شده اند.

42. But if they are (contradictory statements) about universal not taken universally it is not always the case that one is true and other false. for it is true to say at the same time that a man is white and that a man is not white, or that a man is noble and a man is not noble (Barnes, 1995, v. i, 28).

۴۳. یادگویی، برابر با تناقض و یادگویانه، برابر با متناقض است. (ادیب سلطانی، منطق ارسطو، ص ۸۱، پاورقی یک)

44. Consequently it is not necessary, wht these statements either, for one contradictory to be true and the other false (Ibid.).

45. Clearly, then, it is not necessary that of every affirmation and opposite negation one should be true and other false. For what holds for things that are does not hold for things that are not but many possibly be or not be (Barnes, 1998, v. i, 30).

۴۶. برای پذیرش این نظر مؤلفان، دست کم نیاز به شواهد دیگری از سوی ارسطو هستیم که به هر حال، در مقاله مورد نظر ارائه نشده است.

47. (Whitaker, 1997, 80) & (Anscomb, 1956) & (Barnes, 1986, 201-202).

۴۸. وَأَمَّا الإيجاب فانه الحكم بشيء على شيء والسلب هو الحكم بنفي شيء عن شيء... فمن البين إذا أن لكل إيجاب سلباً قبلته ولكل سلب إيجاباً قبلته. فليكن التناقض هو هذا: أعني إيجاباً وسلباً متقابلين. وأعني بالمتقابل أن يقابل الواحد بعينه في المعنى الواحد بعينه، ليس على طريق الاتفاق في الاسم، وسائر ما أشبه ذلك مما استثنياه كلما لمطاعن المغالطين (بدوی، ۱۹۸۰، جزء الأول، ۱۰۴ - ۱۰۵). به نظر می رسد عبارت نسخه بدلی که فرید جبر به جای «استثنياه کلاً» آورده، یعنی «اشترطناه کله» صحیح تر باشد. (فرید جبر)



نظر

کتابنامه

۱. ابن رشد، تلخیص کتاب البرهان، محمود قاسم و شارلس بتروث و أحمد عبدالمجید هریدی، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۲.
۲. ابن سینا، الإشارات و التنبیحات، الجزء الأول فی المنطق، نشر البلاغة، ۱۳۸۵.
۳. احمدی افرمجانى، على اكبر و حجّتی، محمّد على و مروت، على اصغر، «تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره سوم و چهارم، ۲۰۷ - ۲۳۱، ۱۳۸۶.
۴. ادیب سلطانی، میر شمس‌الدین، منطق ارسطو (ارگانون)، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۸.
۵. بدوی، عبدالرحمن، منطق ارسطو، ثلاثة أجزاء، وكالة المطبوعات، الكويت و دارالقلم بیروت، لبنان، الطبعة الأولى، ۱۹۸۰م.
۶. رازی، فخرالدین، الإنارات فی شرح الإشارات، تصحیح: امیر فرهپور (پایان نامه کارشناسی ارشد - دانشکده‌الاهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران)، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴.
۷. شیرازی، صدرالدین محمّد، التفتیح فی المنطق، به تصحیح غلامرضا یاسی‌پور، انتشارات بنیاد حکمت صدر، ۱۳۷۸.



تذکره

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۹۵

8. Ackrill. j. I., *Aristotle categories and de Interpretation*, translated with notes, Oxford Clarendon Press, 1994.
9. Aristotle, *The complete works of aristotle*, the revised oxford translation, edited by: j. Barnes 2 volume, Princeton University Press, 1995.
10. Bouyges. M., *Averroes Tafsir ma ba'd at-tabi'at*, dar el-machreq editeurs, beyrouth, 1967, v. 1.
11. Madigan. A., *Alexander of Aphrodisias on Aristotle metaphysics*, v. 4, translated by: Madigan, Duckworth, 1993.
12. Plato, *The collected Dialogues*, edited by: Hamilton. E and Cairns. H. Princeton University press, 1994.
13. Politis. V., *Aristotle and the Metaphysics*, Routledge, 2004.
14. Ross, w. D., *Aristotle's Metaphysics*, a revised text with introduction and

commentary, two volume, Oxford at the Clarendon Press, 1981.

15. Tredennick. H., *Aristotle the Metaphysics*, books i-ix, the loeb Classical library- Harvard University Press,1956.
16. Tredennick. H., *Aristotle the metaphysics*, books x-xiv, the loeb classical library- Harvard University press,1958.



تذکره

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۹۶